

از شناخت شناسی درخت معرفت تا کارکرد شناسی ادبیات کودک

مقاله ای در باب بررسی الگوی «درخت معرفت»، نقد آن و رسیدن به مدل اسلامی

داود رحیم پور

دانشجوی کارشناسی رشته ی تلویزیون و هنرهای دیجیتال

مؤسسه ی آموزش عالی هنر شیراز

زمستان 1390

تقدیم به استاد نادیده‌ام:

دکتر حسن عباسی

چکیده

در مقاله از درخت تا رحم، با نگاه به قرن‌های ۲۰ و ۲۱ و واکاوی آثار این دوران‌ها به این نتیجه رسیدیم که بعد از گذشت چندین قرن از بیان مسئله درخت معرفت توسط دکارت هنوز در جوامع مختلف از این مدل در تفکرات و آثار هنری استفاده می‌گردد و چون ما در حال حاضر از میوه این درخت استفاده می‌کنیم و دیگر برای ما مهم نیست که درخت در کجا ریشه دارد پس متافیزیک و معنویت را حذف کرده و به سمت مدرنیست و پوچی حرکت کرده‌ایم.

این مهم برای محقق سبب شده تا مدل درخت معرفت را نفی کرده و به ایجاد مدلی جدید بپردازد. گردآوری اطلاعات به اهتمام منابع اسنادی و کتابخانه‌ای دسته اول و دوم به صورت فیش برداری تحقق پذیرفته و در رسته تحقیقات ابتکاری یا نوجوانانه قلمداد می‌شود. داده‌ها به شیوه کیفی استنتاج شده و تحلیل آن از نوع استنباطی می‌باشد.

نگارنده پس از نفی مدل درخت معرفت و با استناد به آیات قرآن که بزرگترین ادبیات دینی ماست و احادیث معصومین به مدل معرفتی دست یافته‌ایم تا با استفاده از آن هنرمندان در هر زمینه به خصوص ادبیات به کشف حقیقت رسیده و با کاربردی مدل رحم معرفت در هنر به خصوص ادبیات جامعه را به سمت ملک مهدی سوق داده تا مدینه ی فاضله ایجاد گردد.

در پایان نتیجه ختم گردید که با استفاده از مدل رحم معرفت و استفاده از نمادشناسی و اسطوره شناسی دین اسلام در ادبیات کودک و نوجوان نسل آینده را قبل از بلوغ فکری به درجه ای رسانده که هنرمندان آن نسل بتوانند با داشتن پشتوانه ی فکری و دینی و مدل معرفت به خلق آثار دینی با عیار بالا کرده تا هنر و جامعه از پوچی فرار کرده و به سمت مدینه الفاضله حرکت کند.

واژه‌گان کلیدی

تکلنوپول: دنیای تکنوپول به معنای، دنیایی است که معادلات و نسبت‌ها را ماشین می‌چیند. از دو واژه‌ی تکنو(Thecno) و پولی(Poly) تشکیل شده. به معنای انحصارگرایی تکنولوژی.

آرخه: ماده‌الاولیه. بذر. در نمودار درختی در جایگاه بذر قرار دارد. در فلسفه تعریف می‌شود.

تخنه: تکنیک. فن. (معادل فارسی ندارد). در نمودار درختی در جایگاه میوه قرار دارد. در فلسفه تعریف می‌شود.

الیسیا: پرده‌دری. اکتشاف. میل به کشف طبیعت. در فلسفه به قسمتی از دریدن جامه‌ی بذر گفته می‌شود.

لوگوس: کلمه. وحی. به تعبیر فیثاغورث، عدد.

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

مرسوم نیست مقاله را مقدمه باشد، اما اگر قرار بود بنای مرسومات را دنبال گیرم، الآن یحتمل بایستی سر کلاس درس مثل بچه ی آدم جزوه نویسی را پیشه می کردم. خب، این هم سهم ما سرنابه راه هاست از این قاعده ی آموزش دانش گاهی. بگذریم.

آورده اند که پدر جد ما که حضرت آدم باشد، یک روز یک درختی را که «درخت ممنوعه» گویند به فراست حضرت شیطان جزو مایملاک اندرونی خویش ساخت. و همین بود که من و تو وارث افتادیم گوشه ای از این عالم خاکی و الخ. این یک داستان دینی خیلی خیلی قدیمی است که من و تو بارها و بارها شنیده ایم. اما بعد هبوط مان شاید دیگر سراغی از آن نگرفته باشیم. و برای خیلی ها شاید این

طور نباشد. چند دلیل خدمت تان می آورم و بی که مقدمه ام را طولانی کنم می روم سراغ اصل دسته بندی ها.

اگر بخواهیم از تحلیل خود داستان «درخت ممنوعه» شروع کنیم؛ ماجرا این می شود که، خداوند وقتی آدم و حوا را می خواست روانه ی بهشت کند. درباره ی یک محدودیت به او هشدار داد: «درخت ممنوعه». تنها درختی، یا به عبارتی تنها حدی که در بهشت برای آدم و حوا مفروض بود. خداوند گفته بود که بخورید و بیاشامید، اما از این درخت دوری ورزید و البته از شیطان. که اولی را من خود ممنوع کرده ام و دومی را او خود، شما را دشمن آشکار است. اما نفس آدمی همیشه در تضاد با محدودیت هاست، حتی در جایی مثل بهشت. پس این ویژگی او و به تعبیر خیلی های دیگر، ساده گی آدم و دروغ شناختن او، باعث شد که شیطان بتواند او را قانع کند که از این درخت بخورد. و بقیه ماجرا که می دانید. پس این جا ما یک درخت داریم. یک مرد: آدم، یک زن که حوا باشد. و شیطان که دعوت کننده و باورنده ی خطا است. حالا این نقش ها را می توان گرفت و آورد توی این دوره ی زمین خاکی و بررسی کرد که آیا هم چو اتفاقی در حال تکرار شدن هست، یا نه؟

تکه ی اول: شرح درخت معرفت

ما یک لغت داریم این جا، که اگر دقت بفرمایید، در همین خط بالایی آمده: «درخت معرفت». مفهوم درخت معرفت، مفهومی است که بازگردهای تاریخی آن برمی گردد به حضرت «رنه دکارت». این آدم در نامه ای به دوست اش (نامعلوم) این درخت را معرفی می کند (راسل/1390/ ص373). در نامه ی او، نقشه ی درخت به این صورت رسم می شود که، ریشه اش «متافیزیک» است که متشکل از کلمه، عدد و عنصر است. این ها به ترتیب ادبیات، ریاضی و شیمی را ایجاد می کنند. بدنه ی درخت فیزیک است، و به شاخه هایی منتهی می شود که نام مجموعه ی آن ها را «علوم» گذاشته اند. برگ های درخت را «هنر» نامیده و زندگی درخت را بر پایه ی این برگ ها نهاده اند. و در نهایت «میوه» ی درخت

می ماند، که آن را «تخنه» یا «تکنیک» می گویند. امروزه آن آخری را تکنولوژی نامیده‌اند، با همه ی ابهت‌ای که می‌تواند به مغز متبادر کند.

سیصد سال بعد «مارتین هایدینگر» به اصلاح درخت معرفت پرداخت. او مطرح کرد که این درخت، ریشه‌اش در زمین‌ای است، که آن را «وجود» می نامند (راسل / 1390 / ص 382). و مطرح می شود که این وجود صاحب دارد. تلقی شرقی‌ها از این «صاحب وجود»، خداست. و از این بی‌گانه بازی خوردن ها می رسیم به این تبادر غلط معنا که «آیا خدا وجود دارد؟ یا نه دارد؟». شکل درست سؤال می تواند این باشد که، «آیا وجود، خدا دارد؟ یا نه؟» (حسن عباسی / 1387).

دکارت در همین نامه می نویسد که: «ماده الاولیه ی ساخت درخت لوگوس است» (حسن عباسی / 1387). و حالا «لوگوس» چیست؟ «کلمه». به تعبیر فیثاغورث «عدد». و در این زمانه ی تکنوپول که کامپیوتر دنیای مجازی می سازد و ما هم برده‌های نوین او، دنیا با صفر و یک جاری می‌شود. حال اگر لوگوس را کلمه در نظر بگیریم، در علم هرمونوتیک، آن را نقض کرده‌اند؛ در نتیجه به جایی می رسیم که دوست عزیزمان آقای «فردریش نیچه» به کشف مهم‌شان نائل می آیند که «خدا مرد». (مجموعه نویسنده‌گان / 1389 / ص 126) به همین راحتی(!). و حالا من و تو و همسایه بغلی غافل، ناغافل می فهمیم که دیگر عمود و خمود کمرمان به کار هیچ بنایی نمی‌آید.

در تاریخ فلسفه مشهور است که «تالس» روزی به معبد دلفی می‌رود. و جمله ی معروف «خودت را بشناس» دستگیرش می‌شود. به نقلی از شخصی به نام «دمون». دمون در کتب ادیان جزء چهار شیطان اعظم است. (حسن عباسی / 1387) و ماحصل این جمله به لوگوس و درخت معرفت دکارت ختم می‌گردد. شاید این درخت، همان درختی است که خدا آدم و حوا را- و تو بگیر ما را- از نزدیک شدن به آن و خوردن میوه‌اش منع کرده.

حالا که به این‌جای قضیه رسیدیم، احتمالاً شمای خواننده که در چنین شرایط تهدید کننده‌ای قرار گرفته‌ای می‌گویی:

- شما بدبین‌های متوهم، چرا همه چیز را به هم می چسبانید؟ هر درختی را به هر بوته‌ای و دمون‌ای را به شیطان؟

بایستی عرض کرد که، بله! بنده نیز با آن قسمت بوته‌اش که «درخت معرفت» بوته‌ای -شاید هم خارچه‌ای- بیش نیست، موافقم. اما عزیز دل برادر-احیاناً خواهر- این‌ای را که تو «درخت معرفت» نامیده‌ای، همان‌ای است که یهود، بر

درخت ممنوعه گذاشته‌اند. و این تخته‌ای که آدم گازیده است، همان‌ای است که خورده شده، پشت لپ‌تاپ آپل تو آمده. بگذریم.

نمی‌دانم اول فحش - ببخشید نفی - بدهم، یا که اثبات. اما حالا که اوج گرفته‌ام بگذارید، یک چند تایی نشانه از بی‌بصیرت‌ای اهل دنیا براتان ردیف کنم:

- تئوری لنچستر (حسن عباسی / 1387): یک شهری است، لنچستر نام - از چین هم دورتر - کار آماری توسط دانش‌گاه لنچستر در این شهر صورت گرفته و معلوم آمده که نود و نه درصد اهالی این شهر بر طبق مدل «درخت معرفت» زندگی می‌کنند. (این که این مدل چیست، در نفی آن خواهد آمد)

- تئوری بازی‌ها (Match Hammer) (حسن عباسی / 1387): در بازی‌های جنگ (استراتژی‌های بازی جنگ نرم) متداول امروزی، سیزده بند ارائه می‌شود که همه‌گی بر پایه‌ی درخت معرفت ساخته شده است. نه آن که طرف مقابل را از این درخت تحریم کنیم؛ بل که باید آن را باید بر جامعه‌ی مقابل تزریق کنیم.

- فیلم ماتریکس (The Matrix): در این سه‌گانه، با این همه هزینه، یک جمله مدنظر بود: «انسان در تخته گیر کرده است». و این نه به معنای رد مدل درخت معرفت، که به نوعی نقد این‌جا مرتبه‌ی تصحیح پیدا می‌کند. یا اصلاح استفاده. یا همان اثبات خودمان.

- سالوادور دالی: بدون شرح. (ارجاع داده می‌شود به آثار حضرت‌اش)

تکه‌ی دوم: نقد درخت معرفت

اولین ایرادی که بر این درخت گرفته می‌شود، این است که آرخه، بذر درخت، میل به الیسیا - پرده - دری - دارد. این امر، پشتوانه‌ی فکری‌ای می‌شود که رسانه‌ی ابر قدرت در حال حاضر به تبلیغ پرده دری می‌پردازد. و زن در آن تمثیل مجسمه‌ای نیمه‌برهنه - تمام برهنه - برای عبور از ویزور دوربین - چشم جهان - است. میشل فوکویاما در نقد رفتاری‌ای بر فیلسوفان بعد از دکارت، می‌گوید که، اگر بر واژه‌ی «الیسیا» دقت می‌شد، به مدرنیسم و پوچی حال حاضر نمی‌رسیدیم. (مجموعه نویسنده‌گان/ 1389/ ص 74) نمود بارز الیسیا در هنر، ترسیم مریم مقدس به صورت برهنه است.

حالا می‌رویم سراغ تخته. این واژه همان‌طور که پیش‌تر آمد، به معنای تکنیک است، که در عربی به «فن» ترجمه شده است. و مابه‌ازای فارسی ندارد. و در عصر حاضر به تکنولوژی تعبیر می‌شود (حسن عباسی/ 1384).

عجین شدن این مفهوم با زنده‌گی آدمیان از بعد از انقلاب صنعتی غرب - جغرافیایی - بود. حالا با مقابله‌ی مدل زنده‌گی‌ای که بر اساس درخت معرفت شکل می‌گیرد با نظام نباتی درخت، به این می‌رسیم که هنرمند به مثابه عمل‌گر فتوسنتز در درخت، تخته را ایجاد می‌کند. عوام نیز جدای از دغدغه‌ی چستی درخت، تنها با چشیدن طعم میوه، آن را به قول «ریچارد رورتی» می‌توانند از نزدیک‌ترین میوه فروشی محل تهیه بفرمایند؛ گور پدر درخت و باغ‌چه و ریشه و خاک.

در مانیفست میشل فوکویاما اعلام می‌شود که هنرمندان درخت معرفت، با توجه نکردن به قسمت الیسیا موجبات تولید میوه‌ی نادرست را فراهم آورده‌اند. (مجموعه نویسنده‌گان/ 1389) و در این مانیفست اعلام می‌شود که راه‌حل موجود این است که فیلسوفان و هنرمندان جمع گردند؛ یک دانه میوه‌ی درخت معرفت را شکافته و با استفاده از دانه‌ی داخل آن، به تولید درخت جدید بپردازند. اما در هر صورت این راه‌حل نیز مشکل دارد. چه که هزار سال طول می‌کشد که درخت جدیدی به ثمر رسد؛ هفت‌صد سال برای از بین بردن مدل درخت پیشین، و سیصد سال هم برای ایجاد درخت جدید. با این وضع انسان، سیصد سال بدون مدل معرفتی می‌ماند، که این، خود یک بحران شدید است. تازه این با داشتن تکنولوژی است. والا برآورد طبیعی‌اش سه هزار سال است.

در انتهای این تکه، یادتان می‌آورم که شیطان برای ترغیب آدم به خوردن درخت، آن درخت را «درخت جاودانه‌گی» می‌نامد. و در روایات برخی ادیان - به‌خصوص قوم یهود- آن را درخت دانایی و معرفت دانسته‌اند. و تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

تکه‌ی سوم: معرفی مدل اسلامی: رحم معرفت

شما را نمی‌دانم، اما من تا به این‌جا چنین نتیجه گرفتم که پس این درخت معرفت، ماحصل برداشت قلیل انسانی است از باورسازیِ کسی به نام شیطان - در ادبیات وحدانی-. و این شخص هم تنها مخلوقی از بازه‌ی خلقت است، و نه خالق. تازه از حیث مخلوق بودن هم که بخواهیم بررسی کنیم، این مخلوق، گوشه‌ای منفی شده با توجه به نوع انتخاب‌هایش است. لذا برای تبیین یک مدل حداقل به‌تر، بایستی رفت سراغ بخش مثبت خلقت، و ورای آن بایستی رفت سراغ خالق. این چیزی است که در این تکه برای تبیین مدل خودم به آن چنگ انداخته‌ام.

برای معرفی مدل، نیازمند تفهیم چند مفهوم‌ایم:

یک، باید درس گرفت از مدل قبلی، در آن‌جا که الیسیا (بی‌حیایی) داشتیم، بایستی آن را کنار گذاشت و به حیا پرداخت. و برای رسیدن به حیا باید تقوا پیشه کرد. همان‌ای که در نماز جمعه به آن سفارش‌مان می‌کنند.

دو، طبق گفته‌ی معصومین (امام صادق)، تمام انسان‌ها مشروعیت دارند. و به میزان مخزنی (درک) که با خود دارند، از این مشروعیت بهره می‌برند (همتی/ 1385/ ص 10). انسان‌هایی بزرگ هم‌چون مولانا، به چنان مخزن‌ای دست یافته‌اند که در معرض درک الهامات قرار گرفته‌اند. این سخن بر آن نیست که

اهمیت وجود پیامبران و امامان را زیر سؤال ببرد. و البته در آن حد هم نیست. وجود این منابع عظیم الهامی و وحی‌ای غیر قابل نادیده گرفتن است. تفاوت وحی (مختص پیامبران) و الهام (امامان و معصومین) هم در این است که، وحی تجسم رابط خدا با آدمی و دریافت مشروعیت به طور مستقیم است. اما الهام، دریافت مشروعیت به صورت نشانه از طریق فؤاد (قلب) است.

این امر باعث ایجاد یک چرخه‌ی طریقت، شریعت، حقیقت می‌شود. این چرخه به گونه‌ای است که طریقت، با ارسال مشروعیت مستقیم اتفاق می‌افتد و به دریافت شریعت از شخص معصوم و نبی، به کشف حقیقت می‌انجامد.

تبیین مدل:

طبق احادیث موجود از پیامبر اکرم و امام‌ها، به این نتیجه رسیدیم که همه‌ی عالم مانند رحم‌ای است که ما در آن می‌زی‌ایم. (غررالحکم / 1385 / ص 180) و مادر صاحب این رحم فقط خداست. که قادر است چندین سال درد را تحمل کند تا تولد اتفاق افتد. و ما چه نامردهایی هستیم، که مرده به دنیا می‌آییم. یا این که ناخلف به دنیا می‌آییم، بدتر از مرده آمدن. همان‌طور که می‌دانیم هر جنین‌ای در رحم معلق است. این مصداقی است بر ما که ما معلق‌ایم در این عالم. و ما از مادرمان خدا، مشروعیت می‌گیریم. و این مشروعیت را باید استفاده کرد تا عالم‌ای که در آن معلق هستیم را شناخته و به کشف حقیقت نائل آییم.

هنرمند در این مدل تفکر، وظیفه دارد با تمام مشروعیت‌ای که در اختیار دارد به افزایش مخزن خود پرداخته و با دقت از گوش‌ها و چشم‌های خود استفاده کرده تا به کشف حقیقت دست یابد. هنرمند و فقیه در این مدل تقریباً وظیفه‌ی مشترکی دارند. این وظیفه، این است که حقیقت را درک کرده و با ارائه‌ی زیبا برای عوام آن‌ها را به سمت حقیقت سوق دهند.

برای ایجاد این مدل، تنها راه ممکن این است که پشتوانه‌ی فکری خود را که درخت معرفت هست، کنار گذاشته و به دنبال مسائل جدید رفته تا این مسائل کاتالیزگری باشند برای پیدا کردن راه حقیقت و کشف آن. این حقیقت در تمثیل واضح‌ای به مانند تولد است. این تولد را نباید مرگ تصور کرد. بل که خروج از تمام عرفیات و پشتوانه‌های فکری و شناخت کامل خدای خود از طریق نشانه‌های

موجود در عالم است. این امر باعث ایجاد هدف والایی گردیده که آن را ملک جانشین الهی گویند. تنها جانشین باقی مانده، ملک حضرت مهدی (عج) است.

تکه‌ی چهارم: استفاده‌ی مدل رحم معرفتی در ادبیات کودک

ادبیات رسانه‌ی مادر است. اولین محمل خروجی ذهن انسان، که بسیاری شاخصه‌ی انسان شدن انسان‌اش می‌نامند، همین ادبیات یا کلام است: نطق. کلام محور بودن از ویژه‌گی‌های دین اسلام محسوب می‌شود. و می‌بینیم که معجزه‌ی پیامبر اسلام، کلام بود: قرآن. اما از طرفی ما می‌بینیم که در قوم یهود که قومی هستند دیده‌باور، حضرت موسی مجبور می‌شود به معجزات ابژکتیوی متوسل شود. و حتی این اتفاق برای قوم حضرت عیسی نیز صدق می‌کند. ما با کلمه فکر می‌کنیم. از این رو برای پیاده کردن مدل زنده‌گی، ایجاد یک شالوده‌ی عادت-فکری و در پی آن ایجاد حب در فرد، در قالب ادبیات، می‌تواند یک ایده‌ی معقول محسوب شود.

کودک از آن‌جا که کمتر دچار مدل درخت معرفت شده است، بهتر می‌تواند یک پیمانه‌ی آماده برای دریافت مفهوم باشد. از طرفی، ادبیات می‌تواند عمیق‌ترین و دست نخورده‌ترین رسانه برای انتقال این مفهوم باشد. پس تأثیر ادبیات کودک در این نسل به عنوان ایفا کننده‌گان نقش‌های آتی جامعه‌ی پیش رو می‌تواند بسیار عمیق باشد. این رسانه کمک می‌کند که کودک در مراحل بعد، با داشته‌های عمیق کلامی، وقتی به عنوان قاعده‌ی هرم جامعیت قرار گرفت، مفهوم را به شاکله‌ی این هرم تزریق کند. مفروض است که هنرمندان این نسل که نسل اول باشد، نه تنها در ادبیات، که در همه‌ی زمینه‌های هنری مفهوم را بهینه می‌کنند.

این باعث می شود که نسل بعد، که نسل دوم باشد، مفهوم را ارتقاء می دهند. و نسل سوم، حاکمیت ایجاد می کنند. و این انتقال مفهوم بعد از سه نسل کامل، منجر به جامعه ای می شود که بستر ملک مهدی است. ان شاء الله.

یا حق.

داود رحیم پور

زمستان 1390

1. مقاله‌ی درآمدی بر مقدمه‌ی فلسفه، دکتر حسن عباسی، 1387
2. مقاله‌ی مدل زندگی، دکتر حسن عباسی، 1384
3. تاریخ فلسفه‌ی غرب/ نوشته‌ی برتراند راسل/ نجف دریابندری/ چاپ هفتم/ نشر پرواز
4. هرمونوتیک مدرن، گزینه‌ی جستارها/ ترجمه‌ی بابک احمدی/ چاپ هشتم/ 1389
5. مجموعه احادیث قدسی/ حمید رضا همتی/ چاپ سوم/ 1385
6. سخن مولای متقیان/ ترجمه‌ی غرالحکم/ تنظیم مهدی انصاری قمی/ چاپ سوم